

سلاخی شده مطبوعات، کتاب‌های به درد نخور بازاری، تابلوهای تبلیغاتی، گفته و خواننده شده در رادیو، تلویزیون و سینما، تلفن، بلندگوهای سرچهار راه‌ها، شعارهای دهان پرکن درودبوارهای شهر یا نجوایهای بودار و آبکی عشقی، تمامی این‌ها، نه، بلکه نابودی و انحطاط عظیم همانا اسکوت است!

حالا چیزها اسامی بسیار دارند و با گویش‌های مختلف و زبان‌های بی‌شمار که دیگر فهمیدن این‌ها چگونه و از کجا سر در می‌آورند ساده نیست. زبان‌های مختلف از ریشه‌های مادری منقسم می‌شوند، در می‌آمیزند و مستحیل می‌شوند و به سوی نهایت اجتناب‌ناپذیر و ناگزیر زبان جهانی نضج می‌گیرند.

زبان اسپانیایی باید تجهیز و مهیا شود برای ایفای نقشی بزرگ و برجسته در این آینده بدون مرز. این یک قانون تاریخی است، نه همچون دیگر زبان‌ها به خاطر توان اقتصادی بالایش، بلکه به دلیل سرزندگی و شادابی‌اش، توان خلاقیت و پویایی‌اش، گستره وسیع تجارب فرهنگی‌اش، سرعت و فراگیر بودنش در مساحتی بالغ بر صد و نود میلیون کیلومتر مربع و با چهار صد میلیون جمعیتی که در پایان این قرن - قرن بیستم - به این زبان تکلم می‌کنند. یک استاد ادبیات اسپانیایی در ایالات متحده گفته است که ساعات کلاس‌های‌اش مصرف معادل یابی و تفهیم کلمات هم معنی بین دانشجویان‌اش از کشورهای

مختلف آمریکای لاتین می‌شود. مثلاً متوجه می‌شود که فعل «گذشتن» Pasar پنجاه و چهار معنا دارد و یا تنها در جمهوری اکوادور مردم صدوپنج کلمه برای نامیدن آلت تناسلی نرینه دارند و در عوض کلمه Condolente تنها با خودش هم معنی است و هر قدر تلاش و جست‌وجو کردیم چیزی برایش نیافتیم.

مثلاً یک روزنامه‌نگار جوان فرانسوی در برخورد با واژه‌ها، استعاره‌ها و ایهام‌هایی که در هر لحظه دز زندگی روزمره با اسپانیایی زبان‌ها گلیج و منگ مانده است، نقل می‌کند که مثلاً وقتی پسر بچه‌ی بی‌صدای بعبع آزاردهنده و غمناک گوسفندی از خواب بی‌خواب کرده بود، پسرک گفت: این گوسفند مثل فانوس دریایی است و با زائویی اهل جزیره‌ی گاخیرای کلمبیا از خوردن شربت گریب‌فروت امتناع می‌کرد چون آن را از Vienes Santo می‌دانست.

دن سباستیان د کوبارویاس Don Sebastián de Govarrubias در لغت‌نامه‌ی ماندگارش با دست خود نوشته که رنگ زرد، رنگ عاشق پیشه‌گان است. حالا خودمانیم، تاکنون چندبار این را آزموده‌ایم که مثلاً قهوه مفهوم پنجره، نان معنای گوشه و گیلان تداعی‌کننده بوسه است؟

نمونه‌های بسیاری از زبان‌های گذشته، در حواشی زبان‌ها موجودند که به هیچ عنوان در قالب و پوسته ظاهری خود معنایی ندارند. اما مساعدت و یاری، نباید

حتماً و تنها در رام کردن و افسار زدن به آن‌ها باشد و خلاصه شود بلکه برعکس سعی ما باید معطوف به آزاد و رهاسازی زبان اسپانیایی از بندهای دست و پاگیر مبتلا به آن برای ورود سرفرازانه به قرن پیش‌رو باشد. (قرن بیست‌ویکم) بر همین اساس به خود این جسارت را می‌دهم، که نکته‌ی را به شما حضار اندیشمند متذکر شوم باید قبل از آن که دستور زبان اسپانیایی نیست و نبود شود آن را ساده کنیم. قواعدش را نرم‌تر و قابل انعطاف‌تر کنیم، زبان‌های بومی را فراگیریم - چرا که در خود بسیار چیزها برای یادگیری و غنی‌تر کردن اندیشه ما دارند. قبل از وارد کردن یکباره واژه‌ها و اصطلاحات فنی و علمی در پیچ‌وخم زبان خودمان برای آن‌ها معادل‌های به جا و درخور بسازیم پیش از آن‌که بدون هضم و فهم درست آن‌ها در زبان و دایره‌ی واژگان ما رسوخ کنند. به تبادل وجوه وصفی جاری و متداول در زبان‌ها و گویش‌های بومی اقدام کنیم، مسأله تأکیدگذاری بر حروف را در کلمات وقتی که با دیکته یکسان نگاهشته می‌شوند و با همین اختلاف اندک معانی متفاوتی به خود می‌گیرند را به خصوص در صرف افعال در زمان‌های گوناگون، حل کنیم. البته سؤال‌های بی‌باکنه‌ی هم وجود دارند که فعلاً آن‌ها را در بطریقای سر بسته به امواج دریا می‌سپاریم با این امید که روزی به دست خدای واژگان برسند.

متن سخنرانی کار سیامارکز به هنگام ترجمه رامین مولایی

دریافت نوبل ادبی ۱۹۸۲ La Soledad de

America Latina

Por: Gabriel García Márquez **تنهایی آمریکای لاتین**

«آنتونیو پیگافتا» Antonio Pigafetta دریانورد فلورانس‌سی که ماژلان را در اولین سفر به دور دنیا همراهی می‌کرد جریان عبور خود از آمریکای جنوبی را در گزارشی دقیق نگاشت، با این حال به نظر می‌رسد بسیاری از آن ناشی از تصورات ذهنی اوست. نقل کرده پرنده‌گان بی‌پایی مشاهده کرده که ماده‌هایشان بر پشت نرها تخم می‌گذاشتند و پرنده‌گان دیگری همچون کرکس‌های بدون زبان که منقارهایشان مثل ملاقه بوده‌اند می‌گویند حیوان عجیب‌الخلقه‌ی دیده با سر و گوش قاطر، بدن شتر، پاهای گوزن و شیبه‌اسب. روایت کرده، به اولین بومی که در پاتاگونیا Patagonia - منطقه‌ی شامل آرژانتین و شیلی امروزی - برمی‌خورند، در برابرش آینه‌ی می‌گیرند و آن غول بی‌شاخ و دم و حشمت‌زده از تصویر خود آینه را خرد می‌کند. این کتاب جذاب و مختصر که تصویر مبهم و کم‌رنگی از منشاء و ریشه‌ی زندگی امروز ما به دست

می‌دهد، چیزی نیست جز شهادتی قابل تردید و منظون از واقعیات آن دوران. روایان سرخپوست نیز شواهد غیرقابل اعتماد و استناد دیگری برای ما به ارث گذارده‌اند. «ال درادور» El dorado سرزمین خیالی رشک‌برانگیز ما، در نقشه‌های بسیاری طی سال‌های مدید تصویر شده و با تغییر مکان و چگونگی‌اش در افسانه‌های کارتونی ادامه می‌یابد.

شخصیتی افسانه‌ی به نام آلبار نوس Alvar Nuéz در رأس جمعی از مریدان خود مدت هشت سال در شمال مکزیک در پی آب حیات بود و افراد این جمع از شدت مصائب ناچار همدیگر را برای زنده ماندن می‌خورند و دست آخر تنها پنج تن از این جمع ۶۰۰ نفره به مقصد می‌رسند و آن را می‌یابند. یکی از بی‌شمار اسراری که هیچ‌گاه راز آن مکشوف نشد، جریان یازده هزار قاطر با بار طلا است که یک روز از کوسکو Cuzco به قصد پرداخت باج، به «آتاوالپا» Atahualpa خارج

شدند، اما هیچ‌گاه به مقصد نرسیدند. خیلی بعد، به هنگام شکل‌گیری مستعمره‌نشینی در کارتاخنا د ایسندیاس Cartagena de Indias مهاجرین چند مرغ از نژاد سرزمین‌های «آلبیون» Aluvion خریدند، که در چینه‌دان آن‌ها سنگ‌ریزه‌های طلا پیدا کردند. همین جنون و مستی طلای پدوران و بانیان شهرهای ما تا چندی پیش گریبان ما را گرفته بود. در آخرین سال‌های قرن نوزدهم هیأت آلمانی مسئول مطالعه‌ی احداث راه‌آهن بین اقیانوسی در تنگه پاناما، متوجه شد به علت نایاب بودن ذخایر آهن در منطقه ساخت ریل‌ها از آهن دشوار و بلکه ناممکن است و نتیجه گرفت که باید از طلا ساخته شوند.

استقلال ما از قلمرو اسپانیا نیز سبب نجات و رهایی ما از این حماقت نشد. ژنرال آنتونیو لوپز د سانتا Antonio López de Santana در مراسم تشییع باشکوهی، ساقی پای راست‌اش را که در جنگی موسوم به



نگ شیرینی‌ها از دست داده بود، به خاک سپرد. ژنرال ارسیا مورنو Garcia Mureno که در مقام رئیس ولت اکوادور مدت ۱۶ سال همچون پادشاهی طلق‌العنان حکومت کرد و جسدش در لباس رسمی نامی پر از نشان‌های فلزی چون زرهی بر تن نیز نت‌ها بر صندلی ریاست جمهوری تکیه زده بود. ژنرال -اکسیمیلیانو ارناندس مارتینس Maximiliano Hernández Martine خودکامهٔ ال سالوادور که در ک قصابی وحشیانه سی‌هزار روستایی را قتل‌عام کرد، نگی برای آزمایش مواد غذایی مسموم اختراع کرده دادو هرگاه در میان مردم حضور می‌یافت برای مصون ندن از بیماری شایع مملک اونگ را در کاغذ قرمزی می‌پوشاند و به همراه می‌برد. بنای یادبود ژنرال فرانسیسکو موراسان Francisco Morazán در میدان بزرگ تگوسیگالپا Tegucigalpa در واقع جسمه‌یی از سهپد فنی Ney بود که از یک انبار جسمه‌های دست دوم پاریس خریداری شده بود.

یازده سال پیش یکی از شاعران شهیر زمانهٔ ما بلونروهای شیلیایی این محیط را با کلامش توصیف و آشکار ساخت. از آن پس و در اوضاع مطلوب و گاه مطلوب اروپا، اخبار خیالی و ساختگی از آمریکای مین با چنان شدتی به اروپا سرازیر شدند که سابقه نشت، آمریکای لاتینی که مهد مرغان شگفتی‌آفرین و ن به یادمانندی است که با سرسختی و لجاجت با یخی که برایش نگاشته‌اند، مقابله می‌کند.

ما لحظه‌یی آرامش و صلح نداشته‌ایم. رئیس مهوری پرومته‌یی محاصره شده، در کاخ زیر آتش‌اش، جنگی تک نفره در برابر یک ارتش کامل، درگذشت و دو سانهٔ هوایی مشکوک و بدون هیچ پی‌گیری و تحلیلی زندگی قلب تپنده و نازنین دیگری را می‌چینند و یک نظامی دموکرات که اقتدار و عظمت مورش را دوباره احیاء کرده و ۵ جنگ و ۱۷ کودتا علیه لت داشته، سربر می‌آورد، دیکتاتور شیطان صفتی که ت لوی نام خداوند اولین حکومت نژادی آمریکای بنی در زمان ما را تحمیل می‌کند. در همین حال ن ا بستن و دربند آرژانتینی به داخل زندان‌های نتین نورتاباندند، اما هنوز هم محل اختفاء و هویت ندان آن‌ها کتمان می‌شود در حالی که ورود آن‌ها به های تحت نظارت فرماندهی نظامی تأیید شده ت.

تاکنون به خاطر اظهار ناراضیتی از ادامهٔ وضع بود، بالغ بر دویست هزار زن و مرد در تمام قاره یکا جان سپرده‌اند و بیش از صد هزار نفر در سه کشور چک و مستقل آمریکای مرکزی: نیکاراگوا، ال وادور و گواتمالا از بین رفته‌اند. اگر از این آمار ایالات نده را مستثنی کنیم، نتیجه در هر یک میلیون نفر ۶ مورد مرگ غیرعادی در ۴ سال است.

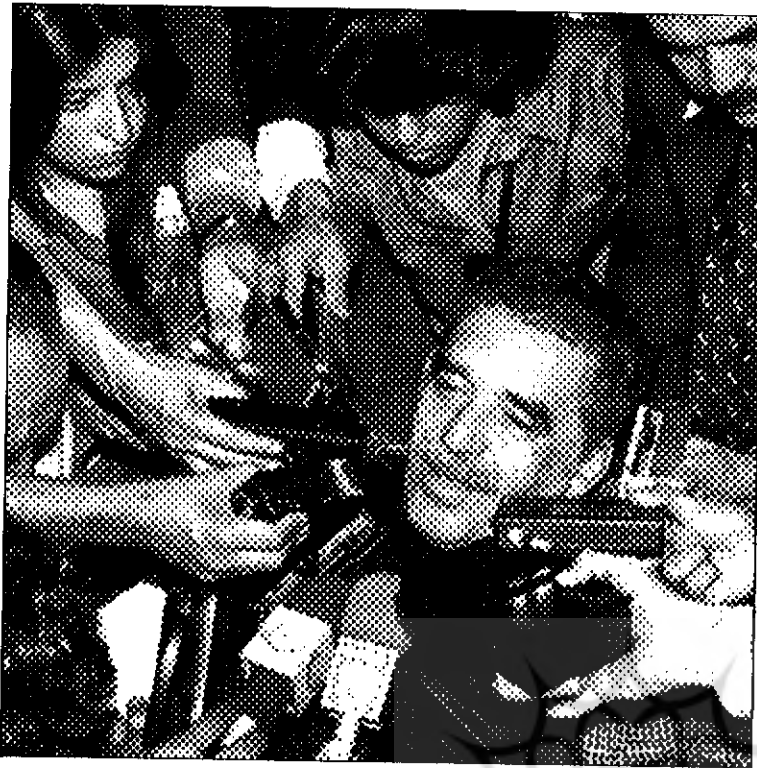
و نیز جست‌وجوی هویت شخصی همچنان که برای ما سخت و صعب و با خونریزی همراه است برای آن‌ها نیز همین‌طور بوده است. تفسیر واقعیت‌های دنیای ما با شاخصه‌ها و مقیاس‌های غیر خودی و بیگانه به هر چه بسیشتر ناشناخته ماندن، منزوی شدن و سلب آزادی‌های ما یاری خواهد رساند. شاید اروپای عالیقدر اگر در نگاه انداختن به ما سعی کند گذشته خود را به یاد آورد، فهم و ادراک بیشتر خود را نشان دهد. اگر به خاطر آورد که لندن ۳۰۰ سال نیاز داشت تا اولین ساختمان چند اشکوبهٔ خود را بسازد و دیگران برای داشتن یک اسقف، که رم در طول ۲۰ قرن قبل از استقرار پادشاهی با ظلمت و تاریکی درگیر بود و این که حتی در قرن شانزدهم سوئسی‌های صلح‌طلب امروزی که ما را با پنخیرهای عالی و ساعت‌های دقیق و بی‌صدایشان خوشنود می‌سازند، اروپا را به خاک و خون کشیدند و رم را ویران و هشت هزار نفر از ساکنان آن را از دم تیغ گذراندند.

من ادعای تعبیر آرزوهای تونیو کروگر Tonio Kroeger را نمی‌کنم، یا رویاهای اتحاد شمال پاک و عغیف با جنوب تندخو که توماس مان Thomas Mann ۵۳ سال پیش در این مکان ستایش‌اش می‌کرد. اما گمان می‌کنم که اروپاییان روشنگر و نیز آن‌هایی که برای موطنی بسیار بزرگ و عادل مبارزه می‌کنند، اگر در شیوهٔ نگرش خود به ما تجدیدنظر کنند، بهترین کمک را به ما می‌کنند. آمریکای لاتین نه می‌خواهد و نه باید با سرعتی بدون اراده به پیش رود. این باعث کمال نیست که مفاهیم استقلال‌اش نسخه‌یی الهام گرفته از غرب باشد. با وجود این که پروژه‌های کشتی‌رانی فاصلهٔ بین آمریکایی‌ها و شما اروپاییان را کاهش داده است به نظر می‌رسد در عوض فاصلهٔ فرهنگی ما افزایش یافته باشد. به چه دلیل قدرت خلاقه‌یی که به ما در ادبیات توان نامحدودی می‌دهد مانع ما در تمامی مراتب آزمون‌های دشوار ما در یک تحول اجتماعی می‌گردد؟ چرا تصور می‌شود آن عدالت اجتماعی که اروپاییان پیشرفته سعی در استقرارش در کشورهای خود دارند و می‌توانند مقصد غایی آمریکای لاتینی‌ها باشد، متفاوت با آن‌ها و

از شیلی، کشور سنن نودوستی و مهمانپذیری یک میلیون نفر گریخته‌اند: ۱۰ درصد از جمعیت‌اش. از کشور اروگوئه ملتی کوچک با دویزیم میلیون نفر جمعیت که کشوری تمدن آشنا در قاره به حساب می‌آید، از هر پنج شهروندش یک نفر به تبعید گسیل شده است. ارمغان جنگ داخلی ال سالوادور از سال ۱۹۷۹ تقریباً هر ۲۰ دقیقه مهاجرت یک پناهنده به دیگر کشورها بوده است. از مجموع افراد در تبعید و مهاجرتی که تحت فشار مجبور به ترک کشور خود در آمریکای لاتین شده‌اند می‌توان کشوری پدید آورد با جمعیتی به مراتب بیشتر از نروژ.

من با شهامت به طرح این واقعیت دردناک می‌پردازم و نه فقط در توصیف و تبیین ادبی آن، که امسال مورد عنایت و شایسته توجه آکادمی ادبیات سوئد قرار گرفته است، واقعیتی که تنها روی کاغذ وجود ندارد، بلکه با ما زندگی می‌کند و هر لحظه با مردگان غیرقابل شمارش ما در هر روز، خاتمه می‌یابد و از سرچشمهٔ پدیدآورندهٔ خشک ناشکنی محافظت می‌کند، طرحی از فقر و فلاکت و زیبایی، که در این میان، این کلمبایی آواره و دور از وطن کسی نیست مگر یک نشان شدهٔ تقدیر.

شاعران و گدایان، موسیقی دانان و رهبران، جنگجویان و کژاندیشان، همهٔ نوزادان آن واقعیت لجام گسیخته، مجبور بوده‌ایم که کمی از قوهٔ تخیل و ذهن کمک گیریم، چون نگون بختی اعظم ما فقدان امکانات متعارف برای ساختن معقول زندگی ماست. دوستان من گره و مشکل تنهایی ما این است. و خود مسبب ایجاد مشکلاتی هستیم که ما را از ما جدا می‌کنند درک کردن قابلیت‌های منطقی و معقول این گوشه از دنیا مشکل نیست و نیز مشتاقان تعمق در فرهنگ ما بدون بهره‌مندی از شیوه‌یی ارزشمند از تفسیر و تشریح آن در می‌مانند. این نکته که آن‌ها در سنجش خود با مقیاس‌های اندازه‌گیری خودشان اصرار و ابرام دارند، قابل درک است و یادآوری این نکته بی‌مورد است که شکست‌ها و ویرانی‌های حیات هر ملتی یکسان نیستند



فهرست آثار گابریل گارسینیا مارکز

چاپ در سال ۱۹۷۸ گزارش یک مرگ از پیش اعلام شده Chronicle of a Death Foretold	Leaf Storm این داستان در سال ۱۹۵۲ نوشته شد و در سال ۱۹۵۵ به چاپ رسید.	طوفان برگ کسی به سرهنگ نامه نمی‌نویسد
چاپ در سال ۱۹۸۱ عشق در سال‌های وبا Love in the time Cholera	این داستان بین سال‌های ۱۹۵۶-۷ نوشته شد و در سال ۱۹۶۱ به چاپ رسید.	No One Writes to the Colonel تدفین مادربزرگ
چاپ در سال ۱۹۸۵ ماجراهای اقامت پنهانی میگل لیتین در شیلی Clandestine in Chile: The Adventures of Miguel Littin	چاپ در سال ۱۹۸۶ ژنرال در هزار تویش The General in his Labyrinth	Los Funerales de Mamá Grande چاپ در سال ۱۹۶۲ ساعت نهم چاپ در سال ۱۹۶۲ صد سال تنهایی
چاپ در سال ۱۹۸۹ داستان ملوان کشتی شکسته The Story of a Shipwrecked Sailor	چاپ در سال ۱۹۸۹ - به صورت چهارده مقاله متوالی در روزنامه El Espectador به چاپ رسید	One Hundred Years of Solitude چاپ در سال ۱۹۶۷ پاییز پدرسالار The Autumn of the Patriarch چاپ در سال ۱۹۷۵ تمامی داستان‌ها All of the Stories مجموعه‌یی از داستان‌های کوتاه - چاپ در سال ۱۹۷۵ آرندیرا: داستان باورنکردنی و غم‌انگیز آرندیرا برای ساده دل و مادربزرگ سنگدلش
زایران غریب Strange Pilgrims چاپ در سال ۱۹۹۲ عشق و دیگر شیاطین Love and Other Demons چاپ در سال ۱۹۹۴ گزارش یک آدم‌ربایی News of the Kidnapping چاپ در سال ۱۹۹۶		Eréndira: The Incredible and Sad Tale of Innocent Eréndira and her Heartless Grandmother

نیز در موقعیتی ناهمگون با اروپا قلمداد شود؟ نه، با اِعمال زور و رنج و اندوه عظیم تاریخ ما ثمره بی‌عدالتی‌های ناگفتنی و تلخ بومی و عرفی و نه حاصل توطئه‌یی طرح ریزی شده در سه هزار لگوائی ••• سرزمین مادری مان. اما همچون بسیاری از رهبران و اندیشمندان اروپایی این طور تصور کرده‌اند، همچون خوی بچه‌گانه پدربزرگانی که فراموش کردند خامی‌های جوانی خود را که می‌توانست سرنوشت دیگری را رقم زند به جای زندگی کردن تحت اختیار دو شیطان قدر قدرت دنیا. دوستان این چنین است تنهایی ما.

معذک در قبال ظلم و تعدی و غارت و جلای وطن، پاسخ ما زندگی بود. نه سیل‌ها و بیماری‌های واگیر، نه قحطی‌ها و فجایع طبیعی و نه جنگ‌های دراز مدت موفق به کاهش برتری زندگی در مقابل مرگ نشدند. برتری‌یی که افزون شده و سرعت بیشتری می‌گیرد. هر سال آمار متولدین ۷۴ میلیون نفر بیش‌تر از فوت‌شدگان است. جمعیت فزاینده‌یی که هفت برابر ساکنان نیویورک است. اکثریت ایشان در کشورهای با حداقل امکانات متولد می‌شوند و صدالبته کشورهای آمریکای لاتین در این گروه هستند. در مقابل کشورهای ثروتمند به انباشتن نیروی کافی نه تنها برای نابودی جمعیتی صد برابر تمامی موجودات بشری که تاکنون بر روی زمین پا نهاده‌اند، بلکه مجموع تمامی موجودات زنده‌یی که در این سیاره نگون‌بخت زیسته‌اند، توفیق یافته‌اند.

مثل یک چنین روزی، استاد من ویلیام فاکنر William Faulkner در این مکان گفت: «من پایان کار انسان را نمی‌پذیرم». خود را سزاوار این جایگاه نمی‌دانم که واقعا متعلق به اوست، هر چند او نیست که بدانند برای نخستین بار پس از پیدایش بشر، فاجعه عظیمی که او ۳۲ سال پیش از پذیرفتن آن امتناع می‌کرد، اکنون چیزی به جز یک واقعه ساده علمی نیست. در برابر این واقعیت هراس‌آور که در خلال تمامی زمان‌ها می‌باید مدینه فاضله‌یی ظهور کند، پدیدآورندگان داستان‌ها که همه ما نیز چنین می‌اندیشیم، احساس می‌کنیم بر مبنای قانون اندیشه هنوز برای تکامل مدینه فاضله‌یی مخالف آن دیر نشده است. مدینه فاضله‌یی جدید و با خاک یکسان‌شده زندگی که هیچ‌کس از ما نمی‌تواند حتی در مورد نحوه مردن خود تصمیم گیرد، جایی که در حاشیه‌اش امکان خوشبختی باشد. مکانی که خانواده‌های محکوم و دربند صد سال تنهایی در آخر و برای همیشه بر روی زمین شانس دومی داشته باشند.

Joan Santo Atahualpa (۱۷۵۶-۱۷۱۰) رهبر قیام مردمی پرو علیه اسپانیایی‌ها
••• واحد قدیمی مسافت در سرزمین‌های اسپانیایی زبان که برابر با حدود ۴۱۵ کیلومتر است.